

طنز در ادبیات فارسی

نرگس جهان*

غلام حسین صدری افشار، نسرین حکمی و نسترن حکمی در فرهنگ فارسی امروز در ذیل کلمه طنز چنین ایضاح می‌نمایند:

۱. طنز عملی است که جنبه‌های نادرست، احمقانه یا ناروای پدیده‌ای را به صورت خنده‌آوری نمایش دهد.

۲. نوعی شوخی که چنین جنبه‌هایی را مسخره کند.

سپس دو کلمه مرکب زیر را توضیح داده‌اند:

طنزآلود: همراه با طنز، طنزآمیز.

طنزآمیز: آمیخته با طنز، طنزآلود^۱.

فرهنگ عمید کلمه طنز را چنین شرح می‌کند: طنز: مص. [ع] (طَ ن) فسوس کردن، ریشخند کردن، مسخره کردن، نازکردن، طعنه، سرزنش، ناز و کرشمه.

طنزکردن: مص. م [ع] (طَ، ز) طنززدن، طعنه‌زدن، مسخره کردن، طنزکنان، در حال

طنزکردن، در حال ناز و کرشمه، نازکنان^۲.

آرین‌پور کلمه طنز را به معنی تمسخر و مسخره نوشته است و سپس دو کلمه دیگر «طنزآمیز» و «طنزنویس» را هم معنی کرده است^۳.

* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲، مؤسسه نشر کلمه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۳ ه.ش.

۲. عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۲ (ح.ظ)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۸ ه.ش.

۳. آرین‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آرین‌پور کاشانی: فرهنگ حبیبی فارسی به انگلیسی یک‌جلدی.

بعضی‌ها کلمات هزل، هجو، بدیهه‌گویی، ظرافت، خوش‌مزگی، شوخی، تمسخر، مسخره، مطایبه، نکته‌سنجی، خوش طبعی و امثال آنها را مترادف با طنز می‌آرند. این اشتباه است، زیرا که در معنی و کاربرد اینها کمی فرق است. مثلاً نه تنها در شعر فارسی است بلکه دامن نثر کلاسیک و جدید فارسی از طنز لطیف و دقیق پر است. اینجا از نظر اختصار دو یا سه نمونه از سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، نوشته حاج شیخ احمد کرمانی نقل می‌شود. در عبارت زیر طنز بر شاعر بسیار جالب است:

ارسلان سلطان: آخر هنر و پیشه‌ات چیست؟

اسیر: غلام شما شاعرم، می‌خواهید چه باشم؟

یکی از ترکمانان ناتراشیده: شاعر یعنی چه؟ شاعر به چه کار می‌خورد؟

ارسلان سلطان: شاعر یعنی هیچ، آدمی هرزه چانه، یاوه سرا، نره گدا، خانه‌بدوش، دروغ فروش، چاپلوس که همه را می‌فریبد و همه کس مرگش را از خدا می‌خواهند. نمی‌دانم این بلا را از سر ما که وا خواهد کرد!

هجو، بدگویی را می‌گویند به‌ویژه که به‌صورت شعر یا نوشته باشد و هجونهامه نوشته‌ای است که در آن شخص یا اشخاص را هجو گفته باشند.^۱ هزل، سخن بیهوده و سخن غیرجدی را گویند^۲، ولی به توضیح فرهنگ فارسی امروز: سخن، داستان، شعر یا نوشته شوخی آمیز و خنده‌دار، و هزلیات، سخن هزل، مجموعه‌ای از نوشته‌های هزل‌آمیز مانند عبید زاکانی^۳ را می‌توانیم مترادف طنز قرار بدهیم.

بدیهه‌گویی، گفتن شعر یا سخن مناسب و همزمان با رویدادی ناگهانی است. بدیهی، صفت آنچه دریافت و فهمش نیازمند هیچ اندیشیدن و سنجیدنی نباشد و بدیهه‌سازی، ساختن یک اثر هنری (شعر، آهنگ) بی‌اندیشه و برنامه‌ریزی پیشین^۴.

۱. به‌حواله نصاب جدید فارسی، حصه نثر، انتخاب از سرگذشت حاجی بابا اصفهانی از حاجی شیخ احمد کرمانی، به‌اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، دهلی، ص ۸-۹۶.

۲. صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲.

۳. عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۳.

۴. صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲.

۵. همان، ج ۱.

مطایبه، سخن شوخی را می‌گویند. از این نتیجه‌گیری می‌توان کرد که سخن طنز یا طنزآمیز سخنی باشد که بعضی اوقات جنبه شیرینی و چاشنی دارد و بعضی اوقات نکات دقیق و باریک که نمی‌توان بر ملا اظهار کرد با شاهان تا حکمرانان و صاحبان حل و اقتدار را در اشاره و کنایه به وسیله سخن‌های طنز و خنده‌دار آگاه کند.

طنز یکی از قدیم‌ترین هنر طنزپردازان است و ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، چه کلاسیک و چه جدید، چه عرفان و تصوف و چه ادبیات اخلاقی، ژمانتیک، داستان‌نویسی و ژمان‌نویسی از این خالی نیست. درخور تذکر است که در ادبیات قدیم در شاعران بزرگ مانند مولوی و عبید زاکانی، شاهکارهای نثر مانند گلستان سعدی و اخلاق جلالی و غیره که شامل درس زندگی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی است، شاعران و نویسندگان بزرگ با کاربرد این هنر در بهبود اجتماعی زمانشان خدمت بزرگی انجام داده‌اند.

تاریخ طنز در ادبیات فارسی سابقه طولانی دارد. سنایی از طریق داستان‌ها زشتی‌های جامعه را هنرمندانه تصویرگری کرده است. بعد از او عطار نیشابوری نقد شدید بر اجتماع وارد آورد اما باز هم طنزپرداز نیست. مثلاً الهی‌نامه به عبادت عابدی که همه شب تا صبح بیدار بود، ولی عبادتش برای سگ بود، عبادت وی را طنز و نقد کرده است. مانند:

”بیک مردی که اندک درد دین داشت شبی به مسجد درآمد و عزم کرد که شب تا به‌روز نماز بگزارد. در تاریکی شب بانگی برآمد، مرد پنداشت که او کاملی است که به قصد عبادت به مسجد می‌آید و عمل او را گوش می‌دارد و مراقبت می‌کند. بر این خیال گرم‌تر در کارآمد و تمام شب به دعا و زاری و طاعت و عبادت مشغول بود تا سپیده صادق بدمید و نوری در مسجد تافت. مرد شب‌زنده‌دار نگاه کرد، سگی را دید که در مسجد خفته است و جز این هیچ ندید. عرق شرم بر رویش نشست و آتش تشویر جاننش بسوخت که شب همه شب برای سگی عبادت کرده و عبادتش در خورسگان بوده است:

زبان بگشاد گفت ای بی‌ادب مرد ترا امشب بدین سگ حق ادب کرد
همه شب بهر سگ در کار بودی شبی حق را چنین بیدار بودی؟

ندیدم یک شبت هرگز به اخلاص که طاعت کرد از بهر خدا خاص
 ز بی شرمی شدی غرق ریا تو نداری شرم آخر از خدا تو^۱
 اگرچه در آثار عطار این نوع مثال‌ها بی‌شمارند باز هم نمی‌توانیم او را طنزپرداز
 بدانیم. او در دنیای ادبیات فارسی با اسم شاعر صوفی و عارف صاحب کمال شناخته
 شده است.

خیام نیشابوری اگرچه با خمریات خود به زاهدان ریاکار طنز کرده، خوانندگان
 خویش را به بردن لذات از نعمت‌های دنیا دعوت کرده است. مثلاً:
 می خوردن و شادبودن آیین منست

فارغ بودن ز کفر و دین، دین منست

گفتم به عروس دهر کابین تو چیست

گفتا دل خرم تو کابین منست^۲

اگرچه او به بسیار می خوری و روش می خوردن طنز کرده است باز هم طنزپرداز
 نیست. البته رباعیات خیام و فلسفه‌اش در ادبیات جهان شهرت دارد.

از باده ناب لعل شد گوهر ما آمد به فغان ز دست ما ساغر ما

از بس که همی خوریم می بر سر می ما در سر می شدیم و می در سر ما^۳

حافظ با استفاده از صنایع شعری انتقاد شدید به زهد و تقوای زاهد و عبادت عابد و
 به شیوه صوفیان خام وارد آورده است. مثلاً:

ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۴

*

به کوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند

زهی سجاده تقوا که یک ساغر نمی‌ارزد^۵

۱. بدیع خراسانی، بدیع الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۱۴۳.

۲. به حواله نصاب جدید فارسی، «رباعیات عمر خیام»، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۱۴۲.

۴. همان، ص ۸.

۵. همان، ص ۱۵.

یا طنز به شکوه تاج سلطانی می‌کند:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است

کلاه دلکش است اما به درد سر نمی‌آورد^۱

باز هم حافظ شاعر غزل و شاعر صوفی است، طنزپرداز نیست. عبدالرحمان جامی نیز با بیان روایات دینی به‌آنان طنز کرده است، اما او هم طنزپرداز نیست. همین‌طور فردوسی شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایران که بعد از سرودن شصت هزار بیت در مدت سی سال تاریخ ایران را زنده کرده است:

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چنانکه مشهور است وی با دریافت نکردن صله از محمود غزنوی، اشعار هجو را بر روی دیوار مسجدی نوشته از ترس محمود به‌وطن خویش فرار کرد^۲، اما اسمش در ردیف هجونویسان و طنزپردازان نمی‌آید بلکه فردوسی را با عنوان شاعر ملی‌گرای بزرگ ایران یاد می‌توان کرد.

اگرچه انوری ابیوردی و سوزنی سمرقندی در خنداندن مردم مهارت خاصی داشتند و سخن‌های تند می‌گفتند باز هم طنزپرداز نبودند. ولی اسم عبید زاکانی را در ضمن طنزپردازان می‌توانیم ببریم. اشتباه نباشد اگر او را پدر طنزپردازان بگوییم. عبید زاکانی یکی از وزرای زمان و ثروتمندان بود. او پولی را نیاز نداشته لذا هجو هم نگفته است. او هم‌نشین شخصیت‌های بزرگ بود لذا در وصف شاهان و در مدح امرا هرچه گفته است با سلیقه و عاقلانه گفته است. او در طنز و مزاح از چهره زشتی‌ها نقاب برمی‌افکنده است. اگرچه مردم بر گفته وی می‌خندیدند ولی آن نیش که در سخنش پوشیده بود حس کرده روبه‌اصلاح می‌آوردند. تذکر باید داد که اسم عبید زاکانی در زمانش به‌عنوان طنزپرداز معروف شده بود، ولی بعد از وی هیچ‌کس مانند او در ادبیات فارسی طنزپرداز نشد. آثار عبید زاکانی که در ادبیات طنز شهرت

۱. منبع پیشین: ص ۱۵.

۲. بسیاری از محققان این داستان را نادرست و مجعول می‌دانند. (قند پارسی).

فراوان دارند در ذیل نوشته می‌شود: رساله دلگشا، صد پند، رساله تعریفات، قصیده موش و گربه و اخلاق الاشراف.

بعد از وی در دوره مشروطیت در ایران، میرزاده عشقی، ایرج میرزا، علی اکبر دهخدا و میرزا جهانگیر در ادبیات طنز آثاری اضافه کرده‌اند. از میان اینان چرند و پرند علی اکبر دهخدا بسیار معروف است.

همچنین بعد از انقلاب اسلامی، در طنز معاصر «گل آقا» (نام مستعار کیومرث صابری) اسم بزرگی محسوب می‌شود. او سیاستمداران و اربابان کشور را با طریق طنز و مزاح مورد نقد قرار می‌دهد.

لذا به‌طور اجمال می‌توان گفت که طنز در ادبیات فارسی، چه قدیم و چه جدید، وسیله گفتن ناگفتنی‌ها و روش اصلاح نادرستی‌هاست که با کاربرد صنایع شعری، شعر را غنی‌تر می‌سازد و با ابلاغ بلاغت نثر را استواری می‌بخشد.

مولانا جلال‌الدین رومی یکی از برجسته‌ترین طنزپردازان در میان شعرا و صوفیان به‌شمار می‌آید. او در تمثیل و داستان به‌بدی‌های اجتماع طنز می‌کند. مثلاً در داستان «حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان» طنزهای لطیف می‌کند. مثلاً در بیت زیر طنز به‌بقال می‌کند که بقال در حقیقت صاحب دکان و صاحب طوطی بود ولی هیچ صفتی از صاحب نداشت. او را خواجه‌وش گفته، به‌صاحب بودن هردو، یعنی دکان و طوطی، طنز کرده است:

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ خواجه‌وش

طوطی از ضرب بقال کل (= کچل) شده خاموش گشته بود و سخن نمی‌گفت، ولی وقتی جولقی سر برهنه را با سر بی‌مو دید در گفت آمد و او را مثل خود قیاس کرد. مولانا می‌سراید:

طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که هی فلان!

از چه ای گل با گلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی

از قیاسش خنده آمد خلق را که چو خود پنداشت صاحب دل را

دوم این‌که سر بی‌موی درویش را مانند پشت طاس و طشت گفته به‌طاسی وی طنز دقیق می‌کند.

جولقی سر برهنه می‌گذشت با سر بی‌مو چو پشت طاس و طشت

این نوع سخن طنزآمیز در مثنوی مولوی هزارها هزار دیده می‌شود. همچنین طنز در شعر فردوسی، شاهنامه را غنا بخشیده است. آن طنز که در اشعار وی دیده می‌شود یکی از بزرگترین سرمایه‌های شعر حماسی فردوسی شمرده می‌شود. مثلاً: در داستان ضحاک، چون ضحاک روش پدر را ترک کرده تازیانه ظریف بر پسر می‌زند:

پسر کورها کرد رسم پدر تو بیگانه خوان و مخوانش پسر^۱

حافظ اگرچه یک شاعر صوفی با کمال بود ولی او خانقاهی نبود بلکه از کودکی تا اواخر عمر در تلاش معاش جدّ و جهد می‌کرد. در کودکی خبازی می‌کرد و در جوانی و حتی در پیری شاهان را مدح می‌کرد و از صله‌های آن روزی خود را فراهم می‌کرد و اگر بعضی اوقات صله‌ای نمی‌یافت، هجو نمی‌گفت بلکه در اشاره و کنایه و البته در شعر با طنزهای لطیف یک نوع شکوه می‌کرد. مثلاً در بیت زیر:

به سمع خواجه‌رسان ای رفیق وقت‌شناس

به خلوتی که در آن اجنبی صبا باشد

چنانکه قبلاً گفته شد حافظ صوفی بود ولی او هرگز صوفی ریاکار را دوست نداشت و در اشعار خویش به ریاکاری آنان طنز می‌کرد. مثلاً:

بیفشان زلف و صوفی را به بازی و بهرقص آور

که از هر رقعه دلکش هزاران بت بیفشانی

این نوع مثال‌ها در شعر حافظ فراوان وجود دارد.

قآنی در قصیده‌ای به‌واعظ این طور طنز می‌کند که هر شعر قصیده قآنی خواندنی است. مثلاً:

دی‌واعظکی آمد در مسجد جامع	چون برف همه جامه سفید از پا تا سر
تسیحک زردی به کف از تربت خالص	مهری به بغل صد درمش وزن فزون‌تر
دو آستی خرجه نهاده ز چپ و راست	زانگونه که خرطوم نهد پیل تناور
تحت‌الحنکی از بر دستار فگنده	چون جیب افق از بیه گردون مدور

۱. به‌حواله ادبیات فارسی کهن، «داستان ضحاک»، انتشارات راینی فرهنگی، ج. ۱، ایران، دهلی‌نو، ج ۱، ص ۱۹.

داغی به‌چنین برزده از شاخ حجامت چشمیش به‌سوی چپ و چشمی به‌سوی راست ز انسان که خرامد به‌رسن مرد رسن‌باز در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد وز آب به‌بینی زدن و مضمضه او باری به‌شبستان شد و در صف نخستین فارغ نشده خلق ز تسلیم و تشهد وان گه به‌سر و گردن و ریش و لب و بینی کای قوم سر خار بیابان که کند تیز وان گرزگران را که سپرده است به‌خشخاش بر جیب شقایق که نهد تکمه یاقوت القصه بترسید ز غوغای قیامت وان کزدم و ماران که چنین‌اند و چنانند وان گرزده آتش که زند بر سر عاصی زان موعظه مردم همه از هول قیامت خندیدم و خندیدنم از بهر خدا بود وعظی که بود بهر خدا با اثر افتد

کاین جای سجود است ببینند سراسر تا خود که سلامش کند از منعم و مضطر آهسته خرامیدی و موزون و موقر ز انسان که بود قاعده در مذهب جعفر گرمی بدهم شرح دراز آید دفتر بنشست و قران خواند و بجنباند همی سر برجست چو بوزینه و بنشست به‌منبر بس عشوه بیاورد و چنین کرد سخن سر وان به‌عره بزرا که کند گرد به‌معبّر وان قامت موزون ز کجا یافت صنوبر بر تارک نرگس که نهد قاب مزعفر فی‌الجمله بپرسید ز هنگامه محشر نیش و دمشان تیزتر از ناچخ و خنجر آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر گریان و من از خنده چو گل با رخ احمر زیرا که بدان موعظه مکذوب و مزور وز صفوت او تازه شود قلب مکدر

در ابیات بالا واژه‌هایی که طنز در آن پنهان است در زیر شرح داده می‌شود:

۱. واعظکی در مسجد جامع: یعنی واعظ که بزرگ نبود بلکه واعظ کوچک بود در مسجد جامع آمد.
۲. چون برف همه‌جا سفید از پا تا سر: سر جوان سفید نباشد و آن واعظ که کوچک و جوان بود از پا تا سر سفید بود یعنی که واعظ در حقیقت واعظ نبوده.
۳. دوآستی خرقة نهاده ز چپ و راست: طنز به‌لباس واعظ است - آستینش که مانند خرطوم پیل تناور و خرقة‌اش پهناور بودند.
۴. در ابیات زیر طنز به‌عبادت ظاهری وی است: تسبیحک زردی به‌کف از تربت خالص داغی به‌چنین برزده از شاخ حجامت کاین جای سجود است ببینند سراسر مهری به‌بغل صد درمش وزن فزون‌تر

باری به‌شستان شد در صف نخستین بنشست و قران خواند و بجنابند همی سر
یعنی قرآن را کم می‌خواند و ظاهر می‌کرد که بیشتر می‌خواند.
قآنی بر وعظ او طنز می‌کند که او وعظ نمی‌کرد بلکه مردم را از هول قیامت
می‌ترسانید. درحالی‌که وعظ پند و نصیحت است نه که صرفاً ترس و ترسانیدن و چنین
وعظ در شریعت درست نیست:

زان موعظه مردم همه از هول قیامت گریان و من از خنده چو گل با رخ احمر
و وعظ واعظ را با موعظه مکذوب و مزور گفتن طنز کرده است:
خندیدم و خندیدنم از بهر خدا بود زیرا که بدان موعظه مکذوب و مزور^۱
پس ازین نتیجه‌گیری می‌توان کرد که هدف طنز در قصاید قآنی و در ادبیات
فارسی، ترویج درستکاری در جامعه می‌باشد.
همین طور در اشعار ملک‌الشعراى بهار هدف طنز در اصلاح جامعه است. مثلاً:
«ضلال و دلال» شیخ و دخترک را چنین نقد می‌کند.

دیدم به‌بصره دخترکی اعجمی نسب روشن نمود شهر به‌نور جمال خویش
می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر وز شیخ در روده به‌نهج و دلال خویش
می‌داد شیخ درس ضلال مبین او و آهنگ ضاد رفته به‌اوج کمال خویش
*

می‌داد شیخ را به‌دلالت مبین جواب و آن شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش
گفتم به‌شیخ راه ضلال این قدر می‌وی کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش
به‌تر همان بود که بمانند هر دوان او در دلالت خویش و تواندر ضلال خویش^۲
پروین اعتصامی در «کارگاه حریر» به‌طریق طنز جامعه را از بدی‌های زمانه آگاه
می‌کند:

به کرم پیله شنیدم که طعنه‌زد حلزون
که کار کردن بی‌مزد، عمر باختن است
پی هلاک خود، ای بی‌خبر چه می‌کوشی؟
هر آنچه ریشه‌ای، عاقبت ترا کفن است

۱. به‌حواله نصاب جدید فارسی، «قصاید قآنی»، ص ۱۰۳.

۲. به‌حواله نصاب جدید فارسی، «ضلال و دلالت» از ملک‌الشعراى بهار، ص ۶۰.

به دست جهل به بنیاد خویش تیشه زدن
دو چشم بستن و در چاه سرنگون شدن است

*

به خدمت دگران دل چگونه خواهد داد
کسی که همچو تو، دایم به فکر خویشتن است^۱
پروین در «اشک یتیم» به پادشاه که نگهبان رعیت نباشد با لقب گرگ تعبیر کرده و
طنز لطیف می‌کند:

نزدیک رفت پیر زنی گوژپشت و گفت این اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک رهنز است آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست^۲
دکتر لطفعلی صورتگر در داستان از دفتر خاطرات یک الاغ به فکر و اندیشه و تکبر
و نخوت انسانی طنز کرده است. مثلاً:

”یک نفر نیست که از مهتر من بپرسد به چه دلیل تصور می‌کند ما بی اطلاع و
شعور خلق شده‌ایم و به کدام عشق هر وقت به یک نفر انسانی می‌خواهند نسبت
به احمق بدهند او را به ما تشبیه می‌کنند؟ شما تصور می‌کنید در زیر قبه نیلگون
سپهر علم و اطلاع خاص شما جماعت بشر است و چون به بعضی از اسرار
وجود پی برده و دسته‌ای از حیوانات را به اطاعت خویش آورده‌اید تمام
معضلات حیات برای شما حل شد و هیچ رازی نگشاده بر جای نیست و از
همین راه غرور و تکبر شما را از راه به در برده است...“^۳
دکتر احسان یار شاطر در «دانشمند محترم» بر مبلغان علم و دانشمندان طنز می‌کند.
مثلاً:

۱. پروین اعتصامی، رخسندۀ دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ ش): دیوان پروین اعتصامی، به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، نشر محمد، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۱۹۹-۲۰۰.
۲. همان، ص ۴-۱۳.
۳. به حواله انتخاب نثر معاصر فارسی، از دفتر خاطرات یک الاغ از لطف علی صورتگر، ص ۲۲۱.

«دانشمند محترم» از محصولات خاص کشور ماست. اگر در یکی از دانشکده‌های تهران یا شهرستان تدریس نمی‌کند و یا به‌اداره نگارش وزارت وابسته نیست، شغلی در یکی از ادارات دولتی مثل بانک رهنی یا سر رشته‌داری ارتش یا اداره امانات پستی دارد و در حاشیة خدمت روزانه به‌دولت و ملت، به‌دانشمندی می‌پردازد، برای مجلات ماهیانه یا هفتگی مقاله می‌نویسد و برای کمک به‌فرهنگ عمومی کشور آثار دیگران را به‌زبان رایج مملکتی از نو تألیف می‌کند...

و خصوصیت دیگر «دانشمند محترم» را چنین بیان می‌کند:

«دانشمند محترم» کمی عربی می‌داند و کمتر از آن فرانسه یا انگلیسی. موضوع تخصصش هرچه هست، در علم تاریخ و روان‌شناسی و احیاناً جامعه‌شناسی نیز متبحر است... «دانشمند محترم» سال‌های دراز است فرصت مطالعه پیدا نکرده. به‌یک کتاب فوق‌العاده مهمی تألیف یکی از دانشمندان بزرگ برخورده و دو سال پیش شنیده است که یکی از علمای معروف که اسمش اکنون درست به‌خاطرش نیست، کتابی نوشته و مطالب خیلی عمیق اظهار داشته... از وقتی که «دانشمند محترم» شده، نتوانسته پنج صفحه کتاب را با دقت بخواند. یاد از ایامی که در مدرسه فارغ از مشغله زندگی درس می‌خواند، همیشه شاگرد اول بود! چقدر آرزو داشت تمام کتابهای دنیا را بخواند، دانشمند بشود، دانشمند واقعی بشود. از دانشمندی فقط استادی نصیب او شد. مثل مرغ پر شکسته‌ای که همت کند وبال بزند، دست دراز می‌کند و کتابی را پیش می‌کشد و باز می‌کند و چند سطر می‌خواند... نمی‌داند چشمش چه عیبی کرده که وقتی چند سطر می‌خواند سرش درد می‌گیرد، چشم‌هایش را می‌بندد، خطوط صورت ملول و غمزده‌اش را به‌هم می‌فشد. غمخوار جوان مستعدی که می‌توانست دانشمند حقیقی بشود و فقط «دانشمند محترم» شد، کیست؟^۱

به‌طنزهای گوناگون ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، تاریخ یا فرهنگ، ادبیات اخلاقی یا عرفانی، داستان‌های کوتاه یا حکایات، قصاید و حماسه‌سرایی، قطعات،

۱. به‌حواله نثر معاصر فارسی، «دانشمند محترم» از احسانیار شاطر، ص ۸-۱۳۱.

غزلیات و رباعیات، اینجا در یک مقاله مختصر اشاره همه جانبه ممکن نیست. با امید به تحقیقی گسترده‌تر، مقاله خودم را به پایان می‌رسانم.

منابع

۱. آریان‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی: فرهنگ حبیبی، فارسی به انگلیسی یک جلدی.
۲. بدیع خراسانی، بدیع‌الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳. پروین اعتصامی، رخشنده دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ ه. ش): دیوان پروین اعتصامی، به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، نشر محمد، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۳ ه. ش.
۴. صدری افشار: غلام حسین، نسرين حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲، مؤسسه نشر کلمه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۳ ه. ش.
۵. عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۲ (چ-ظ)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۸ ه. ش.
۶. ادبیات فارسی کهن، کتاب‌های درس فارسی برای دانشگاه‌های سراسر هند، انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو، جلد اول.
۷. انتخاب نثر معاصر فارسی، از دفتر خاطرات یک الاغ از لطف علی صورتگر.
۸. با صبح دمان، برگزیده شعر معاصر از مشروطیت تا انقلاب، مقدمه و انتخاب از میمنت میر صادقی (ذوالقدر)، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.
۹. نثر معاصر فارسی، «دانشمند محترم» از احسانیار شاطر.
۱۰. نصاب جدید فارسی، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، بلیماران، دهلی، ۱۹۸۶ م.
۱۱. نصاب جدید فارسی، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، بلیماران، دهلی، ۱۹۹۲ م.